

(فصل دوازدهم)

توسعه دادن دوستی تان با خدا

"خداوند به درستکاران اعتماد می کند." (امثال ۳: ۳۲)
"به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد." (یعقوب ۴: ۸)

شما هر قدر که انتخاب کنید، همانقدر به خدا نزدیک خواهید شد. مانند هر دوستی و رفاقت دیگری، شما باید برای توسعه دوستی تان با خدا تلاش کنید. این دوستی اتفاقی بوجود نخواهد آمد، بلکه اشتیاق، زمان و انرژی می طلبد. اگر خواهان رابطه عمیق تر و نزدیک تر با خدا هستید، می باید یاد بگیرید که آنچه احساس می کنید، صادقانه با او در میان بگذارید و وقتی او از شما می خواهد که کاری برایش انجام دهید، به او اعتماد کنید، به آنچه او توجه دارد، شما نیز توجه داشته باشید و بیشتر از هر چیز دیگری مشتاق رفاقت و دوستی با او باشید.

من می باید انتخاب کنم که با خدا صادق و روراست باشم. اولین آجر بنای دوستی عمیق با خدا صداقت کامل در باره قصورات و اشتباهات و احساساتتان می باشد. خدا از شما انتظار ندارد که کامل باشید، ولی البته بر صداقت کامل اصرار می ورزد. هیچ کدام از دوستان خدا در کتاب مقدس کامل نبودند. اگر کاملیت شرط اساسی برای دوستی با خدا بود، ما هیچ وقت نمی توانستیم دوستان او شویم. خوشبختانه بخاطر فیض خدا، عیسی مسیح هنوز "دوست گناهکاران" می باشد. (متی ۱۱: ۱۹)

دوستان خدا در کتاب مقدس در مورد احساس خود صادق بودند و گاهی شکایت می کردند، شک می کردند، خدا را مقصر می شمردند و حتی گاهی اوقات با خالق خویش بحث و مجادله می کردند. با این وصف، خدا از این صراحت و صداقت ناراحت نمی شد و حتی آنرا تشویق می کرد. خدا به ابراهیم اجازه داد تا از او سؤال کند و او را در مورد خرابی شهر سدوم به چالش بطلبد. ابراهیم خدا را به ستوه آورد در اینکه اگر شهر را نجات دهد چه بدست خواهد آورد و با خدا در مورد پنجاه مرد عادل تا ده مرد عادل به بحث و مذاکره نشست.

خدا همینطور با صبر و تحمل زیاد به ادعاهای داود در مورد بی عدالتیها، بی وفاییها و ترک شدنهای گمشده فرا می داد. خدا ارمیاء را بخاطر اینکه ادعا کرد خدا با او به حيله و مکر رفتار کرده، هلاک نکرد. خدا به ایوب اجازه داد تا در آزمایشهای سختش تلخی خود را خالی کند و در پایان خدا از ایوب بخاطر اینکه صادق و روراست بود، دفاع کرد و دوستان ایوب را بخاطر غیر قابل اطمینان بودن، توبیخ کرد. خدا به آنها فرمود: "سخنان شما در باره من مانند سخنان بنده ام ایوب، درست نبوده است... و بنده من ایوب برای شما دعا خواهد کرد و من دعای او را مستجاب نموده، از مجازات شما در می گزرم." (ایوب ۴۲: ۷ و ۸)

در یکی دیگر از نمونه های عجیب دوستی صادقانه، خدا با صراحت، تنفر و انزجار خود را از ناپااعتی اسرائیل ابراز کرد. او به موسی فرمود که بر قولش که به اسرائیل در مورد بخشیدن سرزمین موعود داده بود، ایستاده است، ولی دیگر حتی حاضر نبود یک قدم بیشتر با آنها در بیابان پیش برود! خدا از دست آنها خسته شده بود، و خواست که موسی آنچه را که او احساس می کند، بداند.

موسی که بعنوان یک "دوست" خدا صحبت می کرد با همان بی ریایی و صداقت خدا، پاسخ داد: "تو به من می گویی این قوم را به سرزمین موعود ببرم، ولی نمی گویی چه کسی را با من خواهی فرستاد. گفته ای: تو را به نام می شناسم و مورد لطف من قرار گرفته ای. پس اگر حقیقت اینطور است مرا به راهی که باید بروم راهنمایی کن تا تو را آنطور که باید بشناسم و به شایستگی در حضورت زندگی کنم. این مردم نیز قوم تو هستند، پس لطف خود را از ایشان دریغ مدار..." اگر با ما نمی آیی ما نیز نگذار که از اینجا جلوتر برویم. اگر تو همراه ما نیایی از کجا معلوم خواهد شد که من و قوم من مورد لطف تو قرار گرفته ایم و با سایر قومهای جهان فرق داریم؟" (خروج ۳۲: ۱۲-۱۷)
خداوند فرمود: "در این مورد هم دعای تو را اجابت می کنم، چون تو مورد لطف من قرار گرفته ای تو را به نام می شناسم." (خروج ۳۲: ۱۷-۱۸)

آیا خدا می تواند چنین صداقت بی ریا را از شما قبول کند؟ مطمئناً. دوستی صمیمی بر اساس مصاحبت دو طرفه می باشد. آنچه به ظاهر **گستاخی** بنظر می آید، خدا آنرا **صراحت** و **بی ریایی** می بیند. خدا به کلمات پرشور و حرارت دوستانش گوش می دهد؛ او از کلیشه ها و قالبهای قدیس و ارانه خسته شده. برای اینکه تبدیل به دوستان خدا شوید، می بایست با او در ابراز احساس واقعی خود صادق باشید و نه در اینکه فکر می کنید چگونه می بایست احساس کنید یا بگویید.

این کاملاً عادی است که شما احتیاج دارید عصبانیت مخفی و رنجش خود را در بعضی از موارد زندگی خود که احساس می کنید فریب خورده اید یا ناامید شده اید به خدا اعتراف کنید. گاهی اوقات تا زمانی که به رشد کافی نرسیده ایم و درک نکرده ایم که خدا **همه چیز** را برای خیریت زندگی ما بکار می برد، رنجش خود نسبت به خدا را در باره ظاهر،

زمینه، دعا‌های پاسخ داده نشده، جراحات گذشته خود و چیزهای دیگر که اگر به جای خدا بودیم تغییر می دادیم را مخفی نگه می داریم. مردم اغلب خدا را در مورد زخمهایی که توسط دیگران ایجاد شده، مقصر می شمارند. این مسئله همان "شکاف مخفی شما با خدا" را چنانکه ویلیام بکاس آن رانامیده، بوجود می آورد.

تلخی، بزرگترین مانع دوستی با خدا است: چرا می بایست بخواهم دوست خدا باشم، وقتی او این را اجازه داد؟ البته، پادزهر این تلخی، درک این مسئله است که خدا همیشه برای بهترین تو عمل می کند، حتی وقتی آن دردناک می باشد و تو آن را نمی توانی بفهمی. اما آزاد کردن رنجش خود و آشکار کردن احساسات، اولین قدم برای بهبود است. به خدا دقیقاً آنچه را احساس می کنی بگو، این کاری بود که بسیاری مردم در کتاب مقدس انجام دادند.

خدا برای اینکه به ما صداقت صمیمانه و بی ریا را یاد بدهد، کتاب مزامیر را داد. یک راهنمای پرستش، پر از داد و هوار کردن، تعریف و تمجید، شکها، ترسها، رنجشها و هیجانات عمیق، آمیخته با شکرگزاری، پرستش و اعتراف ایمان. فهرست هر احساس ممکن را در مزامیر می بینیم. وقتی اعترافات پر از احساس داود و دیگران را می خوانید، این را متوجه شوید که خدا چقدر می خواهد شما او را بپرستید و احساس خود را از او مخفی نگه ندارید. شما می توانید مانند داود دعا کنید: "تمام شکایات خود را به حضور او می آورم و مشکلات خود را برای او بازگو می کنم. وقتی جانم به لب می رسد..." (مزمو ۱۴۲: ۲ و ۳/الف)

دانستن اینکه نزدیکترین دوستان خدا، مانند موسی، داود، ابراهیم، ایوب و دیگران دورانهای شک داشته اند، برای ما دلگرم کننده است. اما بجای پوشاندن تردیدهای خود با کلیشه های قدیس و ارانه، آنها رک و راست به این احساسات خیلی باز و در عموم اعتراف کردند. گاهی اوقات، ابراز شک، اولین قدم به سوی مرحله بالاتر نزدیک شدن به خدا است.

من می باید اطاعت از خدا در ایمان را انتخاب کنم. هر بار که به حکمت خدا اعتماد می کنید و سخنان او را حتی اگر درک نمی کنید، انجام می دهید، به دوستی خود با خدا عمق می بخشید. ما اصولاً در مورد اطاعت بعنوان خصوصیتی از دوستی، فکر نمی کنیم؛ بلکه در رابطه با والدین یا رئیس یا ماموری بالاتر به آن را در نظر می گیریم و نه دوست. با وجود این، عیسی مسیح این را به روشنی نشان داد که اطاعت شرط صمیمت با خدا است. او فرمود: "دوستان من شما باید اگر آنچه به شما حکم می کنم، انجام دهید." (یوحنا ۱۴: ۱۵)

در فصل پیشین اشاره کردم که کلمه ای که عیسی مسیح برای ما بکار برد وقتی ما را "دوستان" خود نامید، می توانست اشاره به "دوستان پادشاه" در قصر سلطنتی بکند. در حالیکه این افراد نزدیک امتیازات خاصی داشتند، با این حال آنها از پادشاه فرمان می بردند و دستورات او را اطاعت می کردند. ما دوستان خدا هستیم، اما با او برابر نیستیم. او رهبر محبوب ما است، و ما از او پیروی می کنیم.

ما از خدا نه از روی وظیفه یا ترس یا اجبار، بلکه چون او را دوست داریم، اطاعت می کنیم و اعتماد داریم که او می داند بهترین برای ما چیست. ما به عنوان تشکر از همه آنچه مسیح برای ما انجام داده، می خواهیم از او پیروی نماییم، و هر قدر نزدیکتر او را دنبال می کنیم، همانقدر دوستی ما عمیق تر می شود.

بی ایمانان اغلب فکر می کنند که مسیحیان از روی وظیفه شرعی یا حس تقصیر و ترس از تنبیه اطاعت می کنند، اما برعکس آن صادق است. ما بخاطر اینکه بخشیده شدیم و آزاد گشته ایم، از روی محبت، اطاعت می کنیم. و اطاعت ما موجب شادی عظیمی است! عیسی فرمود: "همان گونه که پدر مرا دوست داشته است، من نیز شما را دوست داشته ام؛ در محبت من بمانید. اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند؛ چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته ام و در محبت او می مانم. این سخنان را به شما گفتم تا شادی من در شما نیز باشد و شادی شما کامل شود." (یوحنا ۱۵: ۹-۱۱)

توجه داشته باشید که عیسی مسیح از ما انتظار دارد، آنچه را او با پدر انجام داد، انجام دهیم. رابطه او با پدرش، الگویی است برای دوستی ما با او. هر چه پدر از مسیح خواسته بود، او از روی محبت انجام داد.

دوستی حقیقی بصورت خنثی نیست؛ بلکه عمل می کند. وقتی عیسی مسیح از ما می خواهد که دیگران را محبت کنیم، به محتاجان کمک کنیم، دارایی خود را تقسیم کنیم، زندگیمان را پاک نگه داریم، ببخشیم و او را به دیگران معرفی کنیم، محبت انگیزه ما است تا این فرامین را فوراً اطاعت کنیم.

گاهی اوقات ما دوست داریم "چیزهای بزرگ" برای خدا انجام دهیم. در واقع، خدا از چیزهای کوچکی که برای او از روی اطاعت محبتانه انجام می دهیم، بیشتر راضی و خشنود است. شاید این کارها را دیگران متوجه نشوند، اما خدا به آنها توجه می کند و به آنها بعنوان عمل پرستش نگاه می کند.

شاید فرصتهای بزرگ، یکبار در طول زندگی سراغ ما بیاید، اما فرصتهای کوچک هر روزه ما را احاطه کرده اند. حتی بوسیله اعمالی ساده مانند گفتن حقیقت، مهربان بودن و تشویق دیگران، ما لیخنه بر چهره خدا می آوریم. خدا اعمال ساده مطیعانه را بیشتر از دعاها، پرستشها و هدایای ما گرامی می دارد. کتاب مقدس به ما می فرماید: "آیا خداوند به قربانی ها خشنود است یا به اطاعت از کلامش؟ اطاعت بهتر از قربانی است. اگر او را اطاعت می کردی، خشنودتر می شد تا اینکه برایش گوسفندهای فربه قربانی کنی." (اول سموئیل ۱۵: ۲۲)

عیسی، خدمت عمومی خود را در سن سی سالگی با تعمید گرفتن از دست یحیی، شروع کرد. در آن واقعه خدا از آسمان فرمود: "این است پسر حبیب من، که از او خشنودم." (متی ۳: ۱۷) در طی این سی سال، عیسی مسیح چه کرده بود، که

خدا را خشنود کرده بود؟ کتاب مقدس در باره آن سالهای پوشیده، چیزی جز یک عبارت در لوقا ۵۱:۲ نمی گوید: آنگاه عیسی به همراه یوسف و مریم به ناصره بازگشت و همواره مطیع ایشان بود. سی سال که خدا را خشنود کرده بود در چند کلمه خلاصه می شد: "همواره مطیع ایشان بود!"

من باید آنچه را خدا ارزش قائل است انتخاب کنم که با ارزش بدانم. این آن کاری است که دوستان می کنند- آنها در باره آنچه برای دیگری مهم است، اهمیت قائل می شوند. هر قدر بیشتر تبدیل به دوست خدا می شوید، آنچه برای خدا مهم است، برای شما نیز مهم می شود، آنچه خدا را غمگین می سازد، شما را نیز غمگین می سازد و آنچه خدا را خشنود می سازد، شما را نیز شاد می سازد.

پولس رسول بهترین نمونه این مسئله است. برنامه خدا، برنامه او بود و شوق و اشتیاق خدا، اشتیاق او نیز بود: همان غیرت و علاقه ای را که خدا نسبت به شما دارد، من نیز در دل خود احساس می کنم. (دوم قرنتیان ۱:۱۲) داود نیز به همین گونه احساس می کرد: زیرا غیرت خانه تو مرا خورده است و ملامت های ملامت کنندگان تو بر من طاری گردیده. (زمزمور ۶۹:۹)

برای خدا چه چیزی مهمترین است؟ رهایی قومش. او می خواهد تمام فرزندان گمشده اش یافت شوند! و این تمام دلیلی بود که عیسی مسیح به زمین خاکی ما پا نهاد. عزیزترین چیز برای قلب خدا، مرگ پسرش است. دومین چیز عزیز و با ارزش، زمانی است که فرزندان او این خبر را با دیگران در میان می گذارند. برای دوست خدا شدن، می باید برای تمام مردم اطرافت که خدا برای آنها فکر می کند، شما نیز فکر کنید. دوستان خدا، با دوستانشان در مورد خدا صحبت می کنند.

من باید بیشتر از هر چیز دیگری، مشتاق دوستی با خدا باشم. مزامیر از نمونه های این اشتیاق پر هستند. داود با غیرت و اشتیاق فراوان، مایل بود خدا را بیشتر از هر کس دیگری بشناسد، او کلماتی مانند اشتیاق شدید، آرزو کردن، تشنه بودن و گرسنه بودن را بکار برد. او محتاج خدا بود. او گفت: تنها خواهش من از خداوند این است که اجازه دهد تمام روزهای عمرم در حضور او زیست کنم و در خانه او به او تفکر نمایم و جمال او را مشاهده کنم. (زمزمور ۲۷:۴) در زمزمور دیگری او گفت: محبت تو برابم شیرینتر از زندگی است. (زمزمور ۶۳:۳)

غیرت یعقوب برای برکت خدا در زندگیش آنقدر شدید بود که او در گرد و خاک در تمام طول شب با خدا کشتی گرفته می گفت: تا مرا برکت ندهی نمی گذارم از اینجا بروی. (پیدایش ۲۶:۳۲) چیز عجیب در این داستان این است که، خدایی که تمام قدرت را دارد، به یعقوب اجازه می دهد پیروز شود! خدا از اینکه با او "کشتی" می گیریم ناراحت نمی شود، چون لازمه کشتی گرفتن، تماس شخصی است و این تماس ما را به خدا نزدیک می کند! در ضمن این کار فعالیتی پر از اشتیاق است و خدا این را دوست دارد وقتی عطش شدید برای او داریم.

پولس شخص دیگری بود که خیلی برای دوستی با خدا اشتیاق داشت. هیچ چیز بیشتر از این برای او مهم نبود. این مسئله اولین ارجحیت، تمرکز کامل و هدف نهایی زندگی او بود. به این علت است که خدا پولس را به چنین طریق عظیمی بکار برد. این آیه اشتیاق شدید پولس را بیان می کند: می خواهم مسیح و نیروی رستائیش را بشناسم و در رنجهای او سهیم شده، با مرگش همشکل گردم. (فیلیپیان ۱:۰۳)

حقیقت این است که- شما هر قدر که انتخاب کنید، می توانید به خدا نزدیک باشید.

دوستی صمیمی با خدا یک انتخاب است و نه یک تصادف. شما می توانید با آگاهی کامل در جستجوی آن باشید. آیا واقعاً این را - بیشتر از هر چیز دیگر - می خواهید؟ این برای تو چقدر ارزش دارد؟ آیا به اندازه فدا کردن چیزهای دیگر برای تو ارزش دارد؟ آیا ارزش این را برای تو دارد که برای دستیابی به آن، عادات و فنون لازم را در خود توسعه دهی.

شاید در گذشته اشتیاق شدید برای خدا داشته اید ولی اکنون این میل را از دست داده اید. این مشکل مسیحیان افسوس بود- آنها محبت نخستین خود را ترک کرده بودند. آنها همه کارهای درست را، نه از روی محبت بلکه از روی وظیفه انجام می دادند. اگر از نظر روحانی شروع به تظاهر کرده ای، تعجب نکن که خدا اجازه می دهد دردها در زندگیت باشد.

درد، بنزین اشتیاق است- درد آنچنان ما را با جدیت خاص نیرو می بخشد که در حالت طبیعی چنین نیرویی را نداشتیم تا عوض شویم. سی. اس. لونیس گفت: "درد، بلندگوی خدا است." این روش خدا است که ما را از خواب عمیق بیدار سازد. مشکلات شما یک تنبیه نیست، بلکه دعوت بیدارباش، از طرف خدای با محبت است. خدا از دست تو عصبانی نیست، بلکه دیوانه تو است و هر کاری را خواهد کرد تا شما را به مشارکت با خودش برگرداند. اما راه حل آسانتری برای تحریک اشتیاقان برای خدا وجود دارد: شروع کنید به درخواست از خدا برای اینکه آن را به شما بدهد و آنقدر به این درخواست اصرار بورزید، تا آن را به شما بدهد. این را در تمام طول روز دعا کنید: "عیسی عزیز، بیش از هر چیز دیگری، می خواهم تو را از نزدیک بشناسم." خدا به اسیران بابل فرمود: اگر با تمام وجود مرا بطلبید مرا خواهید یافت. (ارمیا ۲۹:۱۳)

مهمترین رابطه شما

هیچ چیز- مسلماً" هیچ چیز- به اندازه گسترش یک دوستی با خدا اهمیت ندارد. این رابطه ای است که تا ابد باقی است پولس به تیموتاؤس گفت: "بعضی از این قبیل افراد، در اثر همین بحث ها، ایمانشان را از دست داده اند." (اول تیموتاؤس ۶: ۲۱) آیا مهمترین چیز زندگی را از دست داده اید؟ شما می توانید هم اکنون با شروع آن، دست به کار شوید. بیاد داشته باش، این انتخاب تو است. همانقدر که انتخاب می کنی می توانی به خدا نزدیک باشی.

نکته مورد توجه: من همانقدر که انتخاب می کنم، می توانم به خدا نزدیک باشم.
آیه حفظی: "به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد." (یعقوب ۴: ۸)
سوالی که باید از خود بکنید: امروز چه انتخابهای عملی خواهم کرد تا به خدا نزدیک تر شوم؟